گزارش خبری

«شرق» به بررسی اثر حذف دلار یارانه‌ای بر معیشت مردم می‌پردازد

ارز ترجیحی به تاریخ پیوست؟

نوید خیرخواه: اطلاعیه شنبه‌شب شورای اطلاع‌رسانی دولت درباره طرح جدید بهبود معیشت مردم یک خبر مهم در بر داشت و آن اینکه دیگر چیزی به نام چند نرخ معنادار ارز وجود ندارد. همه چیز، رسما و علنا، در نرخ تالار دوم حل شده است.

اقتصاد ایران سال‌هاست با یک منطق ارزی واحد زندگی می‌کند، اما سیاست‌گذار همواره تلاش کرده این واقعیت را تکه‌تکه روایت کند؛ روایت ارز دولتی برای کالاهای خاص، روایت مدیریت بازار، روایت موقت‌بودن فاصله نرخ‌ها. در عمل اما مسیر بازار زودتر مشخص شده بود؛ قیمت‌ها براساس یک نرخ شکل می‌گرفتند، واردات و تولید با همان نرخ سنجیده می‌شد و مصرف‌کننده هم هزینه آن را می‌پرداخت. چندنرخی‌بودن، بیشتر در بخش‌نامه‌ها زنده بود تا در حساب‌وکتاب واقعی بنگاه‌ها.

حالا گفته می‌شود ارز همه کالاها از تالار دوم تأمین می‌شود. در واقع دولت همان نرخی را رسمی کرده که پیش از این هم به مرور مجبور شد به آن تن دهد و خود را به تصمیم بازار نزدیک کند. نرخ تالار دوم، یک عدد دستوری یا ثابت نیست؛ حاصل برایند عرضه صادرکننده و تقاضای واردکننده است و به‌طور طبیعی می‌تواند تغییر کند. اهمیت ماجرا اصلا در خود نرخ نیست، بلکه در پذیرفته‌شدن همین سازوکار است. اینکه دولت بالاخره قبول کرده منطق بازار، حتی اگر خوشایند نباشد، باید مرجع تعیین نرخ ارز دولتی باشد.

اهمیت این لحظه اما فراتر از یک اصلاح اداری است. تک‌نرخی‌شدن ارزهای دولتی به معنای پایان یک منطق قدیمی در تخصیص منابع است؛ منطقی که در آن، رانت ارزی به‌عنوان ابزار سیاست‌گذاری توزیع می‌شد. تا پیش از این، شکاف بین نرخ‌ها نه‌تنها مسئله را حل نمی‌کرد، بلکه خودش منبع تصمیم‌های غلط، فساد پنهان و جهت‌گیری نادرست تولید بود. با جمع‌شدن این شکاف در حوزه ارز دولتی، حداقل قاعده بازی شفاف‌تر شده است.

هنوز در ابتدای مسیر هستیم

البته این تازه ابتدای مسیر است. حتی اگر فاصله نرخ تالار دوم و بازار آزاد نسبت به گذشته کمتر شده باشد، هنوز هم هماهنگی کامل ایجاد نشده است. اگر قرار است این سیاست به نتیجه برسد، هدف بعدی ناگزیر باید نزدیک‌کردن این دو نرخ باشد؛ نه با دستور و نه با کنترل مصنوعی، بلکه با تثبیت یک سازوکار پایدار که دوباره در برابر فشارها عقب ننشیند. درواقع، دولت باید با بازگذاشتن کف و سقف تالار معاملات و جلوگیری از سیاست دستوری کنترل ارز دولتی، اجازه دهد بازار تالار دوم، خود را با بازار آزاد دلار تعدیل کند تا این فاصله ایجادشده نیز از بین برود. برای بخش صنعت و تولید، معنای این تغییر کاملا ملموس است. با حذف ارزهای رانتی، دیگر سود اصلی از شکاف نرخ ارز به واردکننده‌ای نمی‌رسد که به یک منبع ارزان دسترسی دارد. در عوض، صادرکننده‌ای که پیش‌تر مجبور بود ارز خود را پایین‌تر از ارزش واقعی عرضه کند، حالا در بازاری شفاف‌تر فعالیت می‌کند. این جابه‌جایی، اگر دوام بیاورد، می‌تواند نسبت سود و زیان در صنایع را به نفع تولید واقعی تغییر دهد و تصمیم‌ها را از رانت‌محوری به سمت کارآمدی سوق دهد.

همه‌چیز اما به یک سؤال ساده برمی‌گردد: آیا این تصمیم می‌ماند؟ بازار مسیر خودش را قبلا رفته و خواهد رفت. آزمون اصلی اینجاست که آیا سیاست‌گذار حاضر است این بار عقب نایستد یا دوباره به اولین بهانه، استثنا تعریف می‌کند و چرخه چندنرخی را بازمی‌گرداند.

سیاستی که فقط حل مسئله را طولانی کرد

ارز ترجیحی از همان ابتدا قرار نبود مسئله‌ای را حل کند. کارکرد اصلی آن چیز دیگری بود؛ خریدن زمان. زمان برای تصمیم‌نگرفتن، برای مواجه‌نشدن با واقعیت قیمت‌ها، برای عقب‌انداختن هزینه سیاسی اصلاح. به اسم حمایت از معیشت آمد، اما در عمل تبدیل شد به سپری که سیاست‌گذار پشت آن پنهان شد تا از گفتن یک حقیقت ساده فرار کند؛ اینکه اقتصاد را نمی‌شود با چند نرخ دستوری اداره کرد.

سال‌ها هشدار داده می‌شد که حذف ارز ترجیحی تورم‌زاست، سفره مردم را کوچک می‌کند و جامعه را شوکه می‌کند. این گزاره‌ها بی‌پایه نبودند، اما ناقص بودند. آنچه گفته نمی‌شد این بود که قیمت‌ها، حتی با وجود ارز ترجیحی، در حال افزایش‌اند؛ فقط نه یک بار و شفاف، بلکه مداوم، تدریجی و در تاریکی. تورم اتفاق افتاد، اما مسئولیتش نامرئی ماند. هزینه پرداخت شد، اما نه در یک لحظه قابل تحلیل، بلکه قطره‌چکانی و بدون صورت‌حساب.

ارز ترجیحی مسیر قیمت را عوض نکرد؛ فقط آن را کج و غیرقابل ردیابی کرد. کالا در هیچ مقطعی با نرخ ترجیحی به دست مصرف‌کننده نرسید، اما هیچ‌کس هم دقیقا نمی‌توانست نشان دهد کجا و چگونه این شکاف شکل گرفته است. همین ابهام، مهم‌ترین کارکرد این سیاست بود: محوکردن محل پاسخ‌گویی.

رقم منابعی که در این سال‌ها صرف این سیاست شد، کم نبود. میلیاردها دلار منابع ارزی که می‌توانست صرف ساخت یک نظام شفاف حمایت اجتماعی شود؛ نظامی مبتنی بر داده، شناسایی دقیق خانوارها و حمایت مستقیم از مصرف‌کننده نهایی. اما ارز ترجیحی همه‌چیز را در مه نگه داشت. دلار پرداخت شد، اما مسیرش تا کالا روشن نبود. واردکننده از تأخیر تخصیص ارز گفت، تولیدکننده از گرانی نهاده‌ها، توزیع‌کننده از کمبود کالا، مصرف‌کننده از افزایش قیمت و دولت از انجام وظیفه حمایتی. تناقضی در این روایت‌ها نبود؛ مشکل این بود که هیچ‌کدام به پاسخ نهایی منتهی نمی‌شد.

در چنین ساختاری، رانت نه یک انحراف، بلکه یک پیامد طبیعی بود. فاصله میان نرخ‌ها، خودش تصمیم تولید و تجارت را تعیین می‌کرد. انگیزه، نه بهبود بهره‌وری بود و نه رقابت، بلکه دسترسی به منبع ارزان‌تر. ارز ترجیحی، به‌جای حمایت از مصرف‌کننده، به موتور بازتوزیع نامرئی رانت تبدیل شد؛ بازتوزیعی که نه عادلانه بود و نه حتی قابل حساب‌وکتاب.

این حذف، نه پایان یک خطا، بلکه اعتراف دیرهنگام به آن بود. لحظه‌ای که سیاست‌گذار فهمید دیگر نمی‌شود تظاهر کرد. دیگر نمی‌شود دلار را در یک نرخ تخصیص داد و انتظار داشت کالا با نرخی دیگر فروخته شود. دیگر نمی‌شود فاصله‌ها را با بخش‌نامه، مصوبه یا هشدار پر کرد. بازار، پیش از همه اینها، کار خودش را کرده بود.

تالار دوم؛ پایان توهم یا شروع عقب‌گرد بعدی؟

تالار دوم اگر قرار است مرجع باشد، باید تنها باشد. تجربه به ما می‌گوید مشکل دقیقا همین‌جاست. اقتصاد ایران سابقه درخشانی در خلق نرخ‌های استثنائی دارد. هر بار به بهانه معیشت، امنیت غذایی، تولید ملی یا فشار افکار عمومی، یک نرخ جدید متولد شده؛ موقتی، محدود، هدفمند و نهایتا دائمی و مخرب.

دولت می‌گوید نوسان کم می‌شود، تصمیم‌گیری ساده‌تر می‌شود، واردکننده می‌داند باید با چه عددی کار کند. همه اینها درست است، اگر دولت بر تصمیم خود باقی بماند. اما سؤال اصلی این نیست که تالار دوم امروز در چه وضعیتی است؛ سؤال این است که سه ماه دیگر چه خواهد بود؟ اگر قیمت‌ها بالا رفت، اگر فشار اجتماعی زیاد شد، اگر یک شوک سیاسی یا ارزی رخ داد، دولت بر سر حرف خود می‌ایستد یا دوباره عقب می‌نشیند؟

مشکل اقتصاد ایران، کمبود ابزار نیست؛ کمبود تحمل است. تحمل هزینه کوتاه‌مدت برای منفعت بلندمدت. حذف ارز ترجیحی، دقیقا همان نقطه‌ای است که این تحمل سنجیده می‌شود. نه در روز اعلام، نه در هفته اول، بلکه وقتی بازار واکنش نشان می‌دهد.

ادامه در صفحه ۵

ایدئولوژی مادورو چگونه تولید نفت ونزوئلا را از ۳ میلیون بشکه به ۳۰۰ هزار بشکه رساند؟

سقوط تولید

مهدی افشارنیک

ونزوئلا، سرزمینی که بزرگ‌ترین ذخایر اثبات‌شده نفت جهان را دارد، دچار چرخه‌های تراژیک ادواری مختلفی شده است؛ از اوج‌گیری در تولید تا تأسیس اوپک تا دو موج ملی‌سازی در دوران پرز و چاوز تا اینکه در دوران مادورو رسما تولیدش به پایین‌ترین حد ممکن سقوط کرد. از فوران چاه باروسو-۲ در ۱۹۲۲ که کاراکاس را به یکی از ثروتمندترین پایتخت‌های جهان بدل کرد تا ملی‌سازی پرشور ۱۹۷۶ که نوید حاکمیت ملی بر منابع را داد و سپس رادیکالیسم چاویستی که نفت را به ابزار عدالت اجتماعی و بقای سیاسی تبدیل کرد، اما در نهایت به ابرتورم و مهاجرت میلیونی مردم انجامید. این داستان روایت تأثیر ایدئولوژی و اندیشه‌های خودکفایی و استقلال‌طلبی افراطی بر نفت است. درواقع این گزارش، با مرور دقیق بر نقاط عطف تاریخی از قانون اصلاح‌طلبانه ۱۹۴۳ تا هشدارهای پیش‌بینی‌کننده خوان پابلو پرز آلفونسو درباره «مدفوع شیطان»، نشان می‌دهد چگونه ناسیونالیسم نفتی که ابتدا ونزوئلا را از سلطه خارجی رهایی بخشید، در غیاب نهادهای قوی و انضباط مالی و نبود رقابت شرکت‌های نفتی، خود به دام «نفرین منابع» بدل شد و یکی از غنی‌ترین کشورهای نیمکره غربی را به نماد شکست دولت‌های چپ رانتی بدل کرد.

گنج در دریاچه ماراکایبو

کشف نفت و دوران سلطه خارجی: نخستین کشف‌های بزرگ نفت در ونزوئلا در دهه ۱۹۱۰ و به‌ویژه پس از فوران چاه «باروسو-۲» در سال ۱۹۲۲ در منطقه دریاچه ماراکایبو رخ داد؛ رخدادی که ونزوئلا را به‌سرعت به یکی از کانون‌های اصلی نفت جهان بدل کرد. در این دوره، دولت‌های اقتدارگرای ضعیف، به‌ویژه رژیم خوان ویسنته گومز، امتیازهایی گسترده و بلندمدت به شرکت‌های خارجی مانند شل، استاندارد اویل (اکسون) و گلف واگذار کردند. این شرکت‌ها تقریبا تمام زنجیره اکتشاف، تولید، پالایش و صادرات را در اختیار داشتند و سهم دولت عمدتا به حق‌الامتیازها و مالیات‌ها محدود می‌شد. نفت به‌سرعت جایگزین کشاورزی به‌عنوان ستون اقتصاد شد، اما این رشد شتابزده بدون نهادسازی مناسب، اقتصادی وابسته، دولت رانتی و جامعه‌ای ایجاد کرد که ثروت نفتی را می‌دید اما کنترلی بر آن نداشت؛ الگویی که بذر بسیاری از بحران‌های بعدی ونزوئلا را از همان ابتدا کاشت. درست همان‌طور که امتیاز دارسی در ایران (کشف نفت ۱۹۰۸ در مسجدسلیمان از سوی ویلیام ناکس دارسی و تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس، بعدا بریتیش پترولیوم) با واگذاری بلندمدت، کنترل کامل عملیات و سهم ناچیز و غیرشفاف برای دولت، الگوی کلاسیک «نفت بدون حاکمیت» را تثبیت کرده بود، نظام امتیازدهی ونزوئلا نیز تا پیش از ۱۹۴۳ بر همان منطق استعماری استوار بود. اما قانون هیدروکربن‌های ۱۳ مارس ۱۹۴۳ این الگو را شکست. سهم دولت را به حدود ۵۰-۵۰ با شرکت‌های خارجی افزایش داد، کنترل بیشتری بر صنعت نفت به دولت ارزانی کرد و حسابداری و تولید شرکت‌های خارجی را زیر نظارت مستقیم قرار داد. دولت را هم از دریافت‌کننده منفعل به تنظیم‌گر مسلط تبدیل کرد؛ بی‌آنکه به ملی‌سازی فوری متوسل شود. این قانون به‌عنوان یک پیروزی ملی جشن گرفته شد، بحث‌های گسترده‌ای در جامعه، مطبوعات و احزاب سیاسی ایجاد کرد و بسیاری آن را «اصلاح بزرگ» نامیدند؛ پایه‌ای برای مطالبات استقلال اقتصادی که ونزوئلا را سال‌ها پیش از ایران از بن‌بست قرارداد دارسی‌ها و شل رها کرد.

نفت ملی قبل از ایران

با رواج اندیشه‌های استقلال‌طلبی نفتی از ۱۹۴۳ به بعد، استقلال‌طلبی نفتی از یک ایده حاشیه‌ای به ایدئولوژی غالب تبدیل شد و کم‌کم از ظرفیت رهایی‌بخش به نهادی ضد توسعه بدل شد. روی کار آمدن دولت دموکراتیک به رهبری رومولو بتانکور این اندیشه را تقویت کرد: دفاع از ملی‌سازی کامل (هرچند در عمل با افزایش مالیات‌ها و بدون ملی‌سازی فوری به دلیل پیچیدگی‌ها)، اعطا نکردن امتیازهای جدید، حفظ منابع نفتی و صنعتی‌سازی ملی. خوان پابلو پرز آلفونسو (معروف به «پدر اوپک»)، وزیر توسعه در دولت بتانکور، اندیشه‌های ناسیونالیستی را به سطح بین‌المللی برد. او در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برای دفاع از حاکمیت بر منابع نفتی مبارزه کرد و در ۱۹۶۰ نقشی اصلی در تأسیس اوپک داشت تا کشورهای تولیدکننده در برابر شرکت‌های غربی متحد شوند. این اندیشه‌ها بخشی از موج گسترده‌تر ناسیونالیسم منابع در آمریکای لاتین بودند و به ملی‌سازی کامل صنعت نفت در یکم ژانویه ۱۹۷۶ تحت کارلوس آندرس پرز منجر شد. این موج دوم ملی‌سازی در ونزوئلا بود. موج سوم را چاوز رقم زد.

پرز آلفونسو و نفرین منابع

پرز آلفونسو که پدیده «نفرین منابع» را ابداع کرد، نفت را مدفوع شیطان می‌نامید. او از همان موقع هشدار می‌داد که وفور درآمدهای نفتی، اگر بدون انضباط نهادی و برنامه‌ریزی توسعه‌ای مدیریت نشود، به فساد، تورم، وابستگی اقتصادی و فروپاشی اجتماعی می‌انجامد. این نگاه، بعدها در مطالعات کلاسیکی همچون تری لین کارل (۱۹۹۷) برجسته شد؛ جایی که ونزوئلا نمونه کلاسیک «دولت رانتی» تحلیل می‌شود. پرز آلفونسو استقلال را ابزار ضروری رهایی از استعمار نفتی می‌دانست، اما شرط لازم و ناکافی. از نظر او ملی‌سازی باید با محدودسازی تولید، فاصله‌گذاری دولت از رانت و تنوع اقتصادی همراه باشد. تجربه دهه ۱۹۷۰ این نگرانی را تأیید کرد؛ جهش قیمت نفت پس از بحران ۱۹۷۳ به‌جای سرمایه‌گذاری مولد، صرف مصرف‌گرایی و فساد شد.

از آن پرز تا این پرز

پرز آلفونسو ملی‌سازی را ابزار حاکمیت مشروط می‌خواست، اما پرز (رئیس‌جمهور، دوران اول ۱۹۷۴-۱۹۷۹) در اوج بحران ۱۹۷۳ آن را اجرا کرد و درآمدهای بی‌سابقه را مستقیما به گسترش دولت، یارانه‌ها و مشروعیت سیاسی پیوند زد. روابط پرز با آمریکا دوستانه اما با تأکید بر استقلال بود. ملی‌سازی او بدون سروصدای سیاسی و بحران پیش رفت. او با پرداخت غرامت به شرکت‌های آمریکایی، همکاری فنی آنها را نگه داشت. او در دوران دوم (۱۹۸۹-۱۹۹۳) حتی به اصلاحات نئولیبرال روی آورد و حمایت ضمنی آمریکا را جلب کرد، اما منجر به شورش کاراکازو (۱۹۸۹)، کودتاهای ۱۹۹۲ (ازجمله از سوی چاوز) و برکناری پرز به اتهام فساد در ۱۹۹۳ شد. به‌طور کلی خوان پابلو پرز آلفونسو نفت را منبعی خطرناک می‌دانست که باید مهار شود؛ او طراح ناسیونالیسم نفتی و بنیان‌گذار اوپک بود و از ملی‌سازی به‌عنوان ابزاری مشروط دفاع می‌کرد؛ مشروط به انضباط مالی، محدودسازی تولید و استقلال حرفه‌ای صنعت نفت از سیاست. در مقابل، کارلوس آندرس پرز نفت را ابزار دولت‌سازی و رفاه سیاسی دید؛ او ملی‌سازی ۱۹۷۶ را اجرا کرد و درآمدهای نفتی را مستقیما وارد سیاست توزیعی، گسترش دولت و تثبیت مشروعیت کرد. اولی هشدار می‌داد نفت می‌تواند به «نفرین» بدل شود، دومی تصور می‌کرد می‌توان با نفت توسعه را خرید؛ و این جابه‌جایی از مهار نفت به مصرف نفت، مسیر صنعت را از احتیاط نهادی به سیاست‌زدگی سوق داد.

چاوز و رادیکالیزه‌کردن ملی‌سازی

هوگو چاوز در ششم دسامبر ۱۹۹۸ با ۵۶ درصد آرا پیروز شد و در دوم فوریه ۱۹۹۹ قدرت گرفت؛ زمانی که تولید نفت حدود ۳٫۱ تا ۳٫۵ میلیون بشکه در روز بود. چاویسمو ملی‌سازی را از سازوکار حقوقی-نهادی به پروژه ایدئولوژیک تبدیل کرد: کنترل سیاسی بر PDVSA، اخراج بیش از ۱۸ هزار متخصص پس از اعتصاب ۲۰۰۲-۲۰۰۳، استفاده مستقیم از درآمد برای پروژه‌های اجتماعی، دوری سرمایه خارجی و فساد گسترده. نفت به ابزار بازتوزیع سیاسی و بسیج توده‌ای بدل شد؛ ادامه منطق پرز اما بدون ترمز نهادی.

دوران مادورو و سقوط کامل

در دوران نیکلاس مادورو، ملی‌سازی به مرحله فروپاشی رسید: تحریم‌های خارجی، سوءمدیریت و امنیتی‌سازی PDVSA تولید را به کمتر از یک میلیون بشکه رساند. نفت از ابزار عدالت به وسیله بقا تقلیل یافت و به پوسته‌ای ایدئولوژیک تبدیل شد که تنها کارکردش حفظ قدرت در شرایط بحران است؛ نقطه پایانی تراژیک بر مسیری که از هشدارهای پرز آلفونسو آغاز شد.

نفت؛ میان‌بر سیاست

چپ ونزوئلا نفت را نه‌صرفا یک منبع اقتصادی، بلکه میان‌بر سیاست کرد؛ از اصلاح‌طلبی ناسیونالیستی دهه‌های میانی قرن بیستم تا پوپولیسم رادیکال قرن بیست‌ویکم، نفت به‌تدریج از ابزار حاکمیت به جایگزین نهاد بدل شد. در مرحله نخست، چپ دموکراتیک (حزب Acción Democrática) با الهام از پرز آلفونسو، سلطه شرکت‌های خارجی را مهار کرد و ملی‌سازی را به‌عنوان گامی ضروری برای استقلال اقتصادی پیش برد؛ اما هم‌زمان هشدار او درباره مهار رانت و محدودسازی نقش نفت نادیده گرفته شد. در مرحله دوم، با کارلوس آندرس پرز، چپ نفت را به موتور دولت‌سازی و رفاه سیاسی پیوند زد و وفور دهه ۱۹۷۰ را جایگزین نهادسازی و تنوع اقتصادی کرد. در مرحله سوم، چاویسم نفت را به سلاح ایدئولوژیک بدل کرد؛ PDVSA سیاسی شد، درآمد نفت مستقیما به بسیج توده‌ای و ژئوپلیتیک ضد امپریالیستی اختصاص یافت و استقلال فنی صنعت فروریخت. نهایتا در دوران مادورو، نفت به ابزار بقای اقتدارگرایانه تقلیل یافت و چپ حاکم، به‌جای رهایی از «نفرین منابع»، تحقق کامل آن را رقم زد.

> در دوران نیکلاس مادورو، ملی‌سازی به مرحله فروپاشی رسید: تحریم‌های خارجی، سوءمدیریت و امنیتی‌سازی PDVSA تولید را به کمتر از یک میلیون بشکه رساند. نفت از ابزار عدالت به وسیله بقا تقلیل یافت و به پوسته‌ای ایدئولوژیک تبدیل شد که تنها کارکردش حفظ قدرت در شرایط بحران است؛ نقطه پایانی تراژیک بر مسیری که از هشدارهای پرز آلفونسو آغاز شد

در منظر تاریخی، تولید نفت ونزوئلا از سال‌های طلایی ملی‌سازی تا امروز کاهش چشمگیری داشته است: در دوران پیش از ۲۰۱۴ این کشور می‌توانست بیش از ۳٫۵ میلیون بشکه در روز نفت تولید کند،

رقمی که رکورد تاریخی‌اش هم محسوب می‌شود، اما در دهه‌های پس از چاوز و به‌ویژه تحت تأثیر سوءمدیریت، تحریم‌های آمریکا و فرسایش زیرساخت‌ها، تولید به‌طور مداوم کاهش یافت؛ به‌طوری که در اوج بحران ۲۰۲۰ در سال‌های اخیر به حدود ۳۹۲ هزار بشکه در روز رسیده بود، البته با برخی تغییرات در سیاست‌های انرژی و مجوزهای محدود برای شرکت‌های خارجی، تولید نفت ونزوئلا به آرامی در حال احیا بود. داده‌های رسمی نشان می‌دهند در اکتبر ۲۰۲۵ حدود ۹۵۶ هزار بشکه در روز تولید شده بود ولی با تولید ۳٫۵ میلیون بشکه‌ای فاصله‌ها دارد. این فاصله از تأثیرات جاه‌طلبی چپ‌گرایانه‌ای بود که بعد از پرز در ونزوئلا سراسری شد.

یادداشت

عبور یا بازتعریف؟ وفاق کدام راه را می‌پیماید

ادامه از صفحه اول

بازتعریف نظریه وفاق به معنای کنارگذاشتن مصالحه نیست، بلکه تعریف مجدد آن با محوریت کارایی، هماهنگی و اثرگذاری است. شایسته‌گزینی و توانمندسازی مدیران، تقویت هماهنگی داخلی، تعریف هوشمندانه وفاق با مجلس و گروه‌های سیاسی و افزایش انعطاف و چابکی مدیریتی از مهم‌ترین اقدامات عملی برای بازتعریف این نظریه محسوب می‌شوند. انتخاب مدیران براساس تخصص و تجربه عملی، موجب افزایش سرعت تصمیم‌گیری و اجرای برنامه‌ها می‌شود و ایجاد سازوکارهای شفاف برای هماهنگی میان وزرا، مدیران کلیدی و نهادهای تصمیم‌گیرنده، تضادها و ناکارآمدی‌های احتمالی را کاهش می‌دهد. استفاده از وفاق به‌عنوان ابزاری برای جلب حمایت هدفمند و افزایش اثرگذاری تصمیمات، به‌جای مصالحه صرف و ایجاد ساختارهای قابل تغییر و انعطاف‌پذیر که امکان تغییر سریع سیاست‌ها و مدیریت بحران‌ها را فراهم کنند، از دیگر گام‌های کلیدی است.

در شرایط کنونی، بازتعریف وفاق می‌تواند دولت را قادر کند تا ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های افراد توانمند در گروه‌های مختلف، انسجام و هماهنگی داخلی را تقویت کند و اثرگذاری سیاست‌ها را در سطح عمومی و سیاسی افزایش دهد. این مسیر، فرصت‌های ارتقای کارایی، اجرای اصلاحات ساختاری و جلب حمایت نهادهای قانون‌گذاری را فراهم می‌کند. بازنگری در نظریه وفاق به دولت امکان می‌دهد تا ضمن حفظ تعامل و همکاری با گروه‌های سیاسی، اثرگذاری خود را در سطح اجرائی و عمومی افزایش دهد و پاسخ مناسبی به تغییرات سریع محیطی ارائه کند.

بازتعریف وفاق همچنین به معنای تقویت توانمندی‌های مدیریتی و چابکی در تصمیم‌گیری است. دولت با ایجاد ساختارهای انعطاف‌پذیر و سازوکارهای هماهنگ، قادر خواهد بود سیاست‌ها و برنامه‌های راهبردی را با سرعت و کیفیت بیشتری اجرا کند و فرصت‌های اصلاحی موجود را به شکل بهینه مورد استفاده قرار دهد. این بازتعریف، مسیر را برای اجرای سیاست‌های کلان، اصلاح ساختارهای اجرائی و افزایش اثرگذاری تصمیمات هموار می‌کند و امکان جلب حمایت عمومی و نهادهای قانون‌گذاری را نیز فراهم می‌آورد.

در نهایت، دولت در موقعیتی است که باید انتخاب کند: عبور از وفاق یا بازتعریف آن. این دو مسیر، هر یک با فرصت‌ها و چالش‌های خود، راهنمای تصمیم‌گیری برای تقویت کارایی، اقتدار و اثرگذاری سیاست‌ها هستند. مدیریت هوشمندانه این دو راه و اتخاذ تصمیمی جسورانه و هدفمند، دولت را قادر می‌کند ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های افراد توانمند، از محدودیت‌های ساختاری عبور کرده و مسیر توسعه و اثرگذاری پایدار را دنبال کند. تجربه و شواهد نشان می‌دهند که این رویکرد، ضمن حفظ تعاملات سیاسی، فرصت‌های بهبود عملکرد، هماهنگی و اثرگذاری دولت را افزایش می‌دهد و می‌تواند الگویی پایدار برای مدیریت دولت در شرایط پیچیده و چالش‌برانگیز باشد.

مناقصه عمومی دو مرحله‌ای خرید دو عدد
Tube sheet For Surface Condenser
PGSOC
Persian Gulf Star Oil Company
شرکت نفت ستاره خلیج فارس (سهامی عام)
شماره مناقصه: PGSOC- LEC- Tubesheet-TE-02814
شرکت نفت ستاره خلیج فارس (سهامی عام) در نظر دارد خرید دو عدد Tube sheet For Surface Condenser را از طریق مناقصه عمومی به متقاضی واجد شرایط واگذار کند، بنابراین از همه شرکت‌های معتبر دعوت می‌شود برای تهیه اسناد مناقصه تا تاریخ ۱۴۰۴/۱۰/۲۴ با مراجعه به سربرگ مناقصات در وبگاه اینترنتی شرکت نفت ستاره خلیج فارس به آدرس WWW.PGSOC.IR اقدام کنند.
میزان ضمانت‌نامه شرکت در مناقصه: مبلغ ۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ (پنج میلیارد) ریال
میزان پیش پرداخت: ٪۵۰ (پنجاه) درصد مبلغ کل قرارداد در قبال دریافت ضمانت نامه بانکی معتبر
محل تحویل: پالایشگاه ستاره خلیج فارس واقع در بندرعباس
مهلت تسلیم بسته پیشنهادی مناقصه: شامل پاکت «ب» (پیشنهاد فنی)، و پاکت «د» (ارزیابی کیفی) تا ساعت ۱۲ روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۴/۱۱/۱۴
محل تسلیم بسته پیشنهادی مناقصه و محل تحویل کالا/پروژه: بندرعباس، کیلومتر ۱۳ محور بندرعباس به بندر خمیر، بلوار صنعت نفت، میدان نفت، شرکت نفت ستاره خلیج فارس، امور حقوقی، حاکمیت شرکتی و قراردادها.
تلفن: ۰۷۶-۳۱۳۱۰۰۰۰ داخلی ۳۷۰۸، دورنگار: ۰۷۶-۳۱۳۱۳۱۳۱
کدپستی: ۷۹۳۱۱۸۱۱۸۳، ایمیل: Legal@pgsoc.ir
روابط عمومی و بین الملل شرکت نفت ستاره خلیج فارس
۶۴۱۶